

اسلام در شبه قاره

مرتضی رزم آرا

دو مقاله خواندنی از دو کتاب دیدنی

مقاله نخست به قلم پیتر هاردی (Peter Hardy) با عنوان Islam in South Asia (اسلام در جنوب آسیا) در دائرةالمعارف دین، ج ۷، ذیل مدخل Islam از صفحه 390-404 درج شده است. مقاله دوم نوشته فتح الله مجتبابی با عنوان اسلام در شبه قاره هند (و در متن به صورت «اسلام در شبه قاره هند و پاکستان»، ص ۵۶۲) ذیل مدخل اسلام، ج ۸، از صفحه ۵۶۲-۵۸۰ در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی درج شده است. در این نوشته، هر جا دبا به کار می‌بریم منظور دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است و هر جا دادین یا ER به کار می‌بریم به دائرةالمعارف دین اشاره دارد. مدخل اسلام در هر دو کتاب به راستی ارزشمند و سرشار از اطلاعات ارزنده و تحلیل‌های عالمانه و آموزنده‌اند؛ جغرافیای تاریخی اسلام نیز در هر دو مقاله درخور تأمل است. در دبا ضمن تعریف اسلام، جلوه‌های فرهنگی و مدنی آن از دیدگاه‌های گوناگون بررسی شده است و گسترش تاریخ اسلام ذیل سیزده عنوان آورده شده است، اما در دادین ضمن نگاه اجمالی به سرچشمه‌ها و تحول سنت اسلامی کلاسیک و بررسی‌های تاریخی اسلام در نقاط مختلف خارج از خاورمیانه عنوان‌ها را ذیل ده منطقه جغرافیایی طرح و شرح کرده‌اند. شبه قاره یکی از این مناطق است و برای ایران عنوانی اختصاص داده نشده است. گفتنی است مدخل اسلام شناسی (Islamic Studies) در دادین مانند بیشتر کتاب‌های مرجع درباره اسلام - که در غرب نوشته می‌شود - به چشم می‌خورد اما چنین عنوانی در دبا وجود ندارد.

ظهور اسلام، تعالیم و نهادهای اساسی اسلام، سیر اندیشه‌های کلامی در تاریخ اسلام، سیر اندیشه‌های فقهی در تاریخ اسلام، تحول فلسفه و علوم در تمدن اسلامی، نفوذ فرهنگ اسلامی در اروپا، تصوف و عرفان، تأثیر اسلام در ادبیات ملل مسلمان و سرانجام گسترش تاریخی اسلام عناوین مدخل اسلام در دبا هستند. اسلام در شبه قاره هند ذیل عنوان

گسترش تاریخی اسلام آمده است؛ ترتیب عنوان‌ها به این قرار است: اسلام در شبه جزیره عربستان، اسلام در ایران، اسلام در ماوراءالنهر و ترکستان، اسلام در بین‌النهرین، اسلام در مصر و شام، اسلام در شمال آفریقا و اندلس و سیسیل و کرت، اسلام در شرق آفریقا و آفریقای مرکزی، اسلام در آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان، اسلام در منطقه ولگا و شمال دریای سیاه، اسلام چین و آسیای جنوب شرقی، اسلام در شبه قاره هند و سرانجام اسلام در غرب (اروپای غربی و آمریکا). اما عنوان‌های ذیل - Is-lam در دادین به این ترتیب است: اسلام در شمال آفریقا، اسلام در اسپانیا، اسلام در شبه صحرای آفریقا، اسلام در قفقاز و ولگای میانه، اسلام در آسیای میانه، اسلام در چین، اسلام در جنوب آسیا، اسلام در جنوب شرق آسیا، اسلام در اروپای جدید، اسلام در آمریکا.

این که هر دو نویسنده از هندشناسان صاحب‌نام و صاحب‌اثرند و هر دو کتاب از کتاب‌های مرجع ارزشمندند شکی نیست، اما مسأله این است این دو از دو زاویه متفاوت به اسلام و مسلمانان نگاه کرده‌اند؛ مجتبابی به عنوان یک مسلمان مقاله را برای یک کتاب مرجع که در جهان اسلام در دست تدوین است نوشته است، اما هاردی به عنوان یک غیر مسلمان که از بیرون به اسلام و مسلمانان نگاه می‌کند مقاله را برای یک کتاب مرجع که

خارج از جهان اسلام تدوین شده است، نوشته است؛ بی شک این تفاوت یعنی یکی در زمینه فرهنگ و تمدن مسلمانان نوشته می‌شود (در باره آن ر. ک: کیهان فرهنگی، ویژه دائرةالمعارف‌ها و دانشنامه‌ها، سال سیزدهم، ش ۱۲۷، خرداد و تیر ۱۳۷۵؛ مرتضی رزم‌آرا، «دائرةالمعارف بزرگ اسلامی» (۱)، گلستان قرآن، ۱۳۸۱، که به روند تألیف مقاله در دبا پرداخته است) و دیگری در زمینه نه فقط اسلام که همه دین‌ها نوشته شده است بر ساختار دو مقاله تعیین کننده بوده است. نصرالله پورجوادی اجمالاً در نشر دانش (سال ۶، شماره ۳، ص ۸۹ و ۹۰، ۱۳۶۷) و بهاء‌الدین خرمشاهی به تفصیل در فرهنگ (کتاب دوم و سوم، ص ۶۰۷-۶۱۸، بهار و پاییز ۱۳۶۷) دادین را معرفی کرده‌اند. با این مقدمه شاید مناسب باشد در این جا نخست به سراغ مقاله پتر هاردی برویم:

۱. در مقاله هاردی سرچشمه‌ها و تحول سنت اسلامی کلاسیک و بررسی‌های تاریخی اسلام در نقاط مختلف طرح و تحلیل شده‌اند.

مقاله هاردی از یک مقدمه و چند بخش با عناوین متعدد و کتاب‌شناسی توصیفی فراهم آمده است. مقاله با مطلبی درباره ورود اسلام به جنوب آسیا شروع می‌شود و عنوان شده است که در طول دوازده قرن تاریخ خود چه تغییرات و تحولاتی را در این نقطه از جهان اسلام به دنبال داشت؛ ویژگی آن در مقایسه با نقاط دیگر جهان اسلام چیست؟ آن‌گاه نقشه تاریخی هند در صفحه دوم به چشم می‌خورد و در ذیل آن Arabian Sea درج شده است. تا این جا را می‌توان مقدمه مقاله دانست. عناوین مباحث مقاله عبارتند از: ورود مسلمانان در جنوب آسیا (تقریباً یک ستون که حدود ۹۰۰ کلمه می‌شود)، تعلیمات اسلامی در جنوب آسیا (حدود ۴۵۰ کلمه)، علمای سنی (۱۸۰۰ کلمه)، علمای شیعه (۹۰۰)، فرقه‌ها و طریقه‌های صوفیانه (۲۷۰۰ کلمه که ذیل سه عنوان ورود این طریقه‌ها، نقش اجتماعی عارفان - که با تفصیل بیشتر همراه است - و قلندران می‌باشد)، اندیشه دینی پیش از این قرن نوزدهم (۹۰۰ کلمه)، تأثیر ابن عربی (۹۰۰ کلمه)، چالش اسلام نبوی (۱۴۰۰ کلمه)، شاه ولی‌الله (۹۰۰ کلمه)، اسلام بومی مناطق: نمونه موردی، بنگال (۹۰۰ کلمه)، تجدید حیات اسلام (۱۴۰۰ کلمه)، جنبش‌های احیاگرانه اولیه (۱۱۰۰ کلمه)، علمای دثوبندی (۶۰۰ کلمه)، گروه‌های دیگر (۶۰۰ کلمه)، سید احمدخان (۹۰۰ کلمه)، محمد اقبال (۴۵۰ کلمه)، ابوالکلام آزاد (۴۵۰ کلمه)، غلام احمد (۱۵۰ کلمه)، خویشاوندی و نظام‌های طبقاتی (۸۰۰ کلمه)، آداب و مناسک گذر (Rites of Passage)

۱۴۰۰ کلمه) و سرانجام اسلامی کردن در جنوب آسیا (۱۰۰۰ کلمه). در مجموع به طور تقریبی می‌شود گفت که این مقاله چهارده صفحه‌ای ۱۳۰۰۰ کلمه است. گفتنی است منابع و مآخذ با یک قلم ریزتر تقریباً یک ستون است.

از زمان ورود اسلام به جنوب آسیا هزار و دویست سال می‌گذرد. به نظر می‌رسد تاریخ این سرزمین فقط بر نوشته‌های جغرافی نویسان استوار بوده است. اسلام در جنوب آسیا با جمعیت ۲۴۰ میلیونی در مقایسه با نقاط دیگر جهان اسلام تفاوت‌هایی دارد. شاید مشخصه ناپایدار اسلام در جنوب آسیا «جنوب آسیایی بودنش» است که آن را متمایز می‌کند. مسلمانان سراسر دنیا به عنوان اقلیت‌هایی در کنار اکثریتی گوش تیز کرده به سر برده‌اند، حال آن‌که فقط مسلمانان جنوب آسیا توانسته‌اند ثابت کنند به عنوان اقلیت مسلمان حق دارند جایگاه خود را داشته باشند و از فرهنگ اسلامی خود پاسداری کنند. این نکته را نقش متمایز مسلمانان جنوب آسیا باید تلقی کرد.

با این مقدمه خلاصه شده، نویسنده به سراغ ورود مسلمانان به جنوب آسیا می‌رود و عنوان می‌کند که مسلمانان برای کسب معیشت و زندگی بهتر، برای فتح و فتوحات، برای تعلیم دین شان و بالاخره برای مأمّن و پناه خود به جنوب آسیا آمدند. با این مطلب، سیر تاریخی حضور مسلمانان عرب را طرح و شرح می‌کند و آن‌گاه به مسلمانان ترک اشاره می‌نماید. به نظر او، ترکان مسلمان احتمالاً نخستین بار در کشمیر در قرن یازدهم میلادی دیده شدند. در ادامه عنوان می‌کند نوشته‌هایی درباره نفوذ اولیاءالله در قسمت‌هایی از بنگال و بیجاپور پیش از لشکرکشی بزرگ مسلمانان به این نواحی در دست است، اما از نظر علمی نمی‌شود ثابت کرد و نزد صاحب نظران اتفاق نظر وجود ندارد که این نوشته‌ها به راستی نشان‌دهنده رویدادهای تاریخی واقعی باشند.

آن‌گاه هاردی وارد بحث تعلیمات اسلامی در جنوب آسیا می‌شود و بیان می‌کند که هیچ محدودیت و قیدوبندی در جنوب آسیا که اسلام در آن گسترش یافته است وجود نداشته است؛ عالم، صوفی، واقف، قلندر، داعی اسماعیلیه و به قول امروزی‌ها مبلغ مذهبی یا معلم معارف در مدرسه و حوزه همه و همه آزادانه نقش خود را آن‌طور که می‌خواستند ایفا کردند. به

روزگار ما به خود مشغول کرده است و احتمالاً علاءالدوله سمنانی اهل خراسان در این بحث که وجود خدا صفتی جدا از جوهرش است از آن استفاده کرد و بحث‌ها و مخالفت‌هایی را در شبه‌قاره به دنبال داشت.

مباحث دیگر نیز کم و بیش طرح و شرح شده‌اند. آن‌گاه که نویسنده گروه‌های دیگر را مطرح می‌کند به اهل حدیث اشاره می‌نماید و عنوان می‌کند اهل حدیث گروه دیگری از علما بودند که هدفشان اصلاح آداب و رسوم و بدعت‌های ناروا بود که عرف شده‌اند. پس از این مبحث، آرای چهار شخصیت تأثیرگذار سید احمدخان، محمد اقبال و ابوالکلام آزاد بلگرامی و غلام احمد طرح و تحلیل شده‌اند. به نظر نویسنده سید احمد خان اولین شخصیت بزرگ شبه‌قاره است که گفت در اسلامی بودن تغییراتی که مسلمانان قرن نوزدهم داشتند هرگز نباید تردید کرد. سرکوب شورش‌ها به دست انگلیسی‌ها در ۱۸۵۷-۵۸ م سید احمد خان را متقاعد کرد که مسلمانان باید آینده‌ای را که انگلیس ترسیم کرده است بپذیرند. او می‌خواست مسلمانان یقین کنند اگر در جستجوی امور دنیوی باشند به معنای نافرمانی از دستورات خداوند نیست. اجمالاً می‌توان گفت سید احمد خان معتقد بود علم و دین با هم در تعارض نیستند و اگر اختلافی هست به سوء تفاهم‌ها و برداشت‌هایی برمی‌گردد که از قرآن می‌شود. نویسنده نتیجه می‌گیرد سید احمدخان در مقایسه با دیگر مسلمانان جوری دیگر فکر می‌کند، همچنین نتیجه می‌گیرد اسلام با تغییر اجتماعی سر سازگاری دارد و مسلمانان باید بدانند که فقط احکامی که در قرآن صراحتاً بیان شده‌اند دستورات دینی‌اند و به بیشتر احکامی که به قول و فعل پیامبر نسبت داده می‌شود، نمی‌شود یقین پیدا کرد.

اما اقبال چه کرد؟ به نظر هاردی، اقبال مفهومی از رابطه میان انسان و خدا به دست داد که بر پایه آن می‌خواست الهام بخش مسلمانان باشد و یقین پیدا کنند که دارند چیز جدید باب می‌کنند و راه و رسم تازه ارائه می‌دهند و این مغایر با اعتقاداتشان نیست، زیرا به شیوه اسلامی دارند عمل می‌کنند، اما به شیوه اسلامی متمایز. فلسفه اقبال که «انسان مداری با خدا» (Humanism with God) نام دارد می‌خواست الهام بخش مسلمانان باشد تا ورای فرایند اصلاح فردی یا فرهیختگی فردی و احساس دعوت او در ۱۹۳۰ برای یک دولت اسلامی مستقل برای مناطق شمال غربی هند یقین او را در توانایی اسلام برای الهام بخشیدن یک نظم تازه اجتماعی در قرن بیستم نشان داد.

ابوالکلام آزاد چه گفت؟ او (دقیقاً طبق تأکید نویسنده)

نظر او قطعاً در روزگار ما که با فقدان برتری سیاسی مسلمانان همراه است علماً زیر چتر چنین مؤسسات آموزشی جمع شده‌اند تا از برنامه‌های درسی مشترک تبعیت کنند. نویسنده به این ترتیب به بحث علمای سنی و شیعی در جنوب آسیا می‌پردازد؛ از سیر تاریخی، جایگاه اجتماعی علما و این‌که درآمد آنان از چه راه‌هایی به دست می‌آمده است سخن گفته و عنوان می‌کند تأسیس حکومت تیموریان شمال هند را مأمنی و به راستی محلی امن‌تر برای دانشمندان شیعه فراهم ساخت و ایرانیان شیعه در میان نخبگان مسلمان در امپراتوری تیموری سهمی به سزا داشتند. در قرن ۱۸ م/۱۲ ق، لکهنو (Lucknow) پایتخت فرهنگی و آموزشی شیعه دوازده‌امامی در جنوب آسیا شد. در ادامه به محافل شیعه اسماعیلیه در جنوب آسیا می‌پردازد و عنوان می‌کند آنان الگوی سلسله مراتبی از اسلام را طبق برداشتی عرضه می‌کنند که از اسلام دارند. خلفای عباسی و به تعبیر او جنگ سالاران سنی (Sunni Warlords) که کنترل شرق جهان اسلام را تا اواسط قرن نهم میلادی/ سوم هجری در دست داشتند اندیشه اسماعیلیه را اندیشه‌ای مخالف حکومت می‌شناختند.

در بحث فرقه‌های عرفانی به تفاوت علما و عرفا اشاره می‌کند و به تفصیل از نقش اجتماعی عرفا سخن می‌گوید، بی‌آن‌که در جایی به تفاوت عرفان و تصوف اشاره شده باشد. نویسنده آن‌گاه که به اندیشه دینی پیش از قرن نوزدهم می‌پردازد عنوان می‌کند روابط میان مسلمانان و غیر مسلمانان در جنوب آسیا - که از یک صمیمیت احتیاط‌آمیز و سرد به یک جدایی‌گزینی (segregation) گرم و آسان‌گیر سرچشمه گرفته است - در دوره پیش از مدرن، اندیشه دینی متفاوت در علائق مناطق دیگر جهان اسلام معاصر را پدید نیآورد.

تأثیر ابن عربی مبحث خواندنی و درخور تأمل مقاله است. نویسنده در مقام یک پژوهشگر غربی کوشیده است تأثیر اندیشه غربی را در شبه‌قاره طرح و تحلیل نماید، از این رو عنوان می‌کند بحث نظری آرای ابن عربی - که در این مقاله دانشمند اسپانیایی معرفی شده است - هرچند با تأخیر به دست فخرالدین عراقی که یک تفسیر شاعرانه از فصوص الحکم ابن عربی در لمعات به دست داد به جنوب آسیا آورده شد. به نظر او، آموزه وحدت وجود، اندیشه صوفیان و دیگران را در جنوب آسیا تا

بی درنگ پیش از و بی درنگ پس از جنگ جهانی اول از مسلمانان خواست دور مظهر خلافت بگردند و بی آن که از آنان خواسته شود از شریعت پاسداری کنند. بعدها در ترجمان القرآن (تفسیر قرآن) که نخستین بار در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۶ منتشر شد واکنش شخصی به قرآن نشان داد، جهان بینی اش را به دست داد و عنوان کرد خداوند این وظیفه و مسئولیت را بر دوش همه بندگانش می نهد که ماهیت جهانی را که او آفریده است بشناسند، اما انسان ها این حقیقت را با انشعاب و دسته دسته شدن و پیوستن به آداب و شعائر گروهمی به صورتی دیگر درآورده اند؛ آنان باید به تدریج از این شیوه فاصله بگیرند و بدانند که فقط یک گروه است که سرنوشت راستین را رقم می زند و آن گروه انسانی گروه مرکب از همه انسان هاست. در واقع، ابوالکلام آزاد بلگرامی می خواهد همه انسان ها خصوصاً هندو و مسلمان در فضایی آکنده از صلح و صفا با هم همکاری کنند. قیاس جالبی با ایده برگرفته از او پانیشادهاست که می گوید در هر کسی یک واقعیت برهنه-آتمن وجود دارد.

نویسنده سرانجام درباره غلام احمد (۱۹۰۸-۱۸۳۹؟) می نویسد که در قرن نوزدهم در پنجاب، جنبشی پدید آورد که پیامش تجدید حیات اسلام و مهدویت بود؛ طبق این جنبش، احیای اندیشه اسلامی به برکت وجود یک مهدی یا صاحب زمان میسر است، مهدی یا منجی ای که جهاد را حرام کرد و پیروانش می خواستند روش های جدید تبلیغی، تشکیلات اقتصادی و تعلیم و تربیت یا آموزش خصوصاً زنان را به کار بندند. وی در قادیان مدعی مهدویت بود و می گفت مهدی یا صاحب زمان است، همچنین ادعای نبوت کرد و می گفت پیامبر کوچک یا نبی اصغر هستم اما صاحب کتاب جدید نیستم. بعد از مرگ غلام احمد، پیروان او معروف به احمدیه جماعتی شدند که معیارهای معتقدان زمان اولین امامان چهارگانه سنی را سرمشق قرار دادند. نویسنده برای اطلاعات بیشتر خواننده را به مدخل Ahmadiya ارجاع می دهد.

ذیل «اسلام در جنوب آسیای معاصر» عنوان شده است که تحولات در شبه قاره از زمان استقلال یعنی از ۱۹۴۷ نشان می دهد که نرمی و شکل پذیری (plasticity) بارزترین مشخصه اسلام محلی شده (located) از ۱۹۷۱ در سه کشور جدا از هم هند، پاکستان و بنگلادش می باشد که شبه قاره نامیده اند. در جمهوری هند هیچ روشی غیر از همکاری داوطلبانه نزد مسلمانان برای بیان خواسته ها و آرزوهایشان برای ادامه حیات به عنوان یک امت یا جامعه ای تحت قوانین الهی وجود ندارد. در پاکستان، اسلام سازنده (integral) در خور توجه است که اقبال

و بعدها طرفداران جنبش پاکستان آن را به شیوه های مختلف متصور کردند. قانون اساسی سال ۱۹۵۶، ۱۹۶۲ و ۱۹۷۲ همه اینها ویژگی و آهنگ اسلامی کردن را تحت کنترل عناصر سیاسی، نظامی و بوروکراتیک آموزش دیده غرب برجا گذاشتند. در ادامه به ابوالاعلی مودودی و آرای او و ضیاء الحق در پاکستان اشاره دارد و عنوان می کند شاید ابهام در موقعیت اسلام در پاکستان امروز امری لاینفک و ذاتی باشد. بالاخره درباره بنگلادش می نویسد از ۱۹۷۱ کوشش اندکی برای بیان این واقعیت به عمل آمده است که زندگی عمومی بر پایه نیازهای اسلام شکل می یابد.

آداب و مناسک گذر (Rites of passage) عنوان می بحث دیگری است که نویسنده با توجه به ویژگی دائرةالمعارف دین به آن پرداخته است و عنوان می کند طبق تازه ترین پژوهش هایی که درباره رفتار اجتماعی مسلمانان در نپال و بنگال به عمل آمده است این رفتار گویا سخت متأثر از رفتار جامعه هندو باشد. نویسنده با توجه به اهداف دائرةالمعارف دین به پدیدارشناسی مناسک گذر می پردازد که پیشینه آن از نظر تاریخی تقریباً به آغاز قرن بیستم باز می گردد یعنی زمانی که وان جنپ (Van Gennep) قوم شناس فرانسوی هلندی تبار به این موضوع پرداخت و در رساله معروف خود با عنوان «آداب و مناسک گذر» نقش و اهمیتی را باز نمود که این رسم در میان قوم ها و فرهنگ های گوناگون خصوصاً در زندگی اجتماعی دارد و سه مرحله را در آداب و مناسک گذر تشخیص داد: مرحله جدا شدن (separation) مثلاً با مرگ؛ مرحله جدایی گزینی (segregation) یا گذار (transition) مانند آبستنی و بلوغ یا ورود به یک طریقت صوفیانه؛ مرحله پیوستن (incorporation) مثلاً با ازدواج. در واقع اگر دین را مجموعه ای از صورت ها و اعمال و مناسک نمادین بدانیم و انسان را با اوضاع و شرایط غایی هستی خود مرتبط می کند بررسی مناسک گذر توجیه پذیر است، زیرا این پدیده ها صورتی از اعمال و مناسک نمادین در میان مردم آیین گرا و سنتی در جامعه های کهن و امروزی است که ضمن آن، انسان از یک مرحله از حیات فرهنگی-اجتماعی خود گذر می کند و به یک مرحله از حیات فرهنگی-اجتماعی گام می گذارد. در این گذر نمادین، انسان با گذراندن و تجربه کردن چیزهایی همراه با رعایت برخی محرمات

صورت ایرانیک (Italic) عنوان شده است برای بحث بیشتر درباره تصوف در هند، ر. ک: طریقه و شرح احوال خسرو، نظام الدین اولیاء و سرهندی. برای تحولات جدید، ر. ک: Modernism مقاله ای درباره تجدد اسلامی، جماعت اسلامی، و شرح احوال احمدخان، امیرعلی، اقبال، مودودی و ولی الله. آن گاه منابع و مآخذ مقاله به صورت کتاب شناسی توصیفی که برای پژوهشگر و علاقه مند مآخذشناسی بسیار راهنما و راهگشاست به شرح ذیل آمده است:

کتاب شناسی

جامع ترین و عالمانه ترین کتاب درباره اسلام در شبه قاره *Islam in the Indian Subcontinent* (Leiden, 1980) نوشته آتماری شیمل (Anne-marie Schimmel) است که دارای کتاب شناسی های کاملی می باشد. کتاب *The Indian Muslims* (London, 1967) نوشته مجیب Muhammad Mujeeb تفسیری حساس از واکنش مسلمانان جنوب آسیاست. عرفان و تصوف در جنوب آسیا توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. تاریخ تصوف (A) *History of Sufism. 2 vols*, (New Dehli, 1978-1986) به همت رضوی (Athar Abbas Rizvi) منبعی غنی به طور عام است. درباره احمد سرهندی *Shaykh Ahmas Sirhindi: An Outline of His Thought and a Study of His Image in the Eyes of Posterity* (Montreal, 1971) نوشته Yohanan Friedmann درخور توجه است. هدف فریدمان اصلاح مفاهیم غلط است. تک نگاری هایی که تحلیل اندیشه شاه ولی الله را در بافت تاریخی آن به دست دهند ضروری اند؛ اما دو کتاب تعالیم شاه ولی الله و دیگری شاه ولی الله و دوران او (G. N. Jalbani's *Teachings of Shah Waliyullah of Delhi*, 2d ed., Lahore, Athar Abbas Rizvi's *Shah Waliyullah and His Times*, Canberra, 1980) که دومی از جامعیت منابع برخوردار است و دارای کتاب شناسی جامع می باشد، اطلاعات مختصر و مفید در اختیار خواننده قرار می دهند. *Sufis of Bijapur, 1300-1700: Social Roles of Sufis in Medieval India* (Princeton, 1978) نوشته ایتون (Richard Maxwell Eaton) که به نقش اجتماعی صوفیان در دوره حاکمیت مسلمانان در هند می پردازد در این زمینه پیشتاز است. *The Islamic Syncretistic Tradition in Bengal* (Princeton, 1984) نوشته Asim Roy اثری است بدیع درباره این که چطور اسلام که دینی بیگانه و غیر بومی است در منطقه ای با فرهنگ غنی و قوی الگو برداری شد و دلیل این نیاز چه بود.

و آداب خاص و به اصطلاح با یک استحاله رمزگونه، هستی دنیوی و نامقدس خود را رها می کند و در ساحتی قدسی و معنوی تولد دوباره می یابد. در این مرحله از حیات، زندگی اجتماعی خود را در جمع مردم به صورتی تازه و با کسب امتیازهایی و قبول وظایف و امر و نهی هایی دوباره از سر می گیرد (برای اطلاع بیشتر ر. ک: برگزیده مقاله های نشر دانش، زیر نظر نصرالله پورجوادی، مقاله پدیدارشناسی مناسک تشرف از علی بلوکباشی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵). چون در بررسی آداب و مناسک گذر در فرهنگ های گوناگون، مردم شناسان به نقش مؤثر اجتماعی و روانی این آداب و مناسک در یکپارچگی و همبستگی گروهی و نیز در نمایش تحول و دگرگونی منزلت اجتماعی فرد پی برده اند، نویسنده در این جا مانند یک مردم شناس آداب و مناسک گذر مشخصاً سه مرحله معروف را در نپال و بنگال طرح و تحلیل می کند، بی آن که به اهمیت این مبحث اشاره کند یا صراحتاً از مراحل سه گانه نام ببرد، فقط عنوان می کند مراسم چرخه حیات در قسمت هایی از نپال و بنگال از تأثیر متقابلی حکایت دارد که اتفاق می افتد و آن گاه به گفتن اذان در گوش نوزاد، مراسم ازدواج و سرانجام تدفین اشاره می نماید. در مبحث پایانی، درباره اسلامی شدن جنوب آسیا عنوان شده است که مسلمان شدن غیر مسلمانان بیشتر یک مسأله فرهنگی بوده است تا تغییر نگرش و تحولی که ریشه در ایمان راسخ داشته باشد. به زعم نویسنده، نیاز حاکمان مسلمان در جنوب آسیا دعوت به تغییر دین را برانگیخت؛ در جامعه ای که از نظر آیینی، دارای طبقات مختلف است تغییر دین شخص حاکم موجب نمی شود که همه طبقات اجتماعی تغییر دین دهند، احتمال این بوده که غلامی و اسارت اسیران زن و مرد به امید برخورداری از امتیازهایی منجر به تغییر دین شده باشد. در پایان، نویسنده می گوید تأمل درباره نتایج احتمالی برای اسلام در جنوب آسیای معاصر و فرصت های فزاینده مسلمانان جنوب آسیا برای کسب زبان عربی جالب است و مهاجرت بسیار به عربستان برای کار و حمایت اعراب برای گسترش و آموزش عربی به ویژه در پاکستان ممکن است ساختار موجود اقتدار دینی و فرهنگی را به کلی دگرگون کند. در پایان مقاله، در پاراگراف جداگانه و داخل کروشه به

در باره تحولات جدید، کتاب عزیز احمد (*Islamic Mod-ernism in India and Pakistan 1857-1964*, London, 1967) که به تجدد اسلامی در هند و پاکستان در قرن نوزدهم و بیستم می پردازد اثری معیار می باشد. همچنین کتاب اسلام جدید در هند (*Modern Islam in India*, rev. ed. New York, 1972) به قلم Wilfred Cantwell Smith درخور اعتناست. درباره سید احمدخان، کتاب Christian Troll با عنوان *Sayyid Ahmad Khan: A Reinterpretation of Muslim Theology* (New Delhi, 1978) (سید احمدخان: تفسیری دوباره از الهیات مسلمانان) اثری است خواندنی، مرجع و مشتمل بر ترجمه های تازه از نوشته های سید احمدخان. بال جبرئیل آنماری شیمل که به آرای دینی محمد اقبال می پردازد (*Gabriel's Wing: A Study into the Religious Ideas of Sir Muhammad Iqbal*, Leid-Barbara en, 1963) نیز اثری است به راستی مرجع. همت خوب Metcalf در کتاب *Islamic Revival in British India: Deoband* (Princeton, 1982) نشان از درآشنایی عالمانه و همدلی و احساس یگانگی محققانه دارد و مطالبی بیش از علمای دیوبند در اختیار خواننده می گذارد. برای نمونه ای از نوشته مودودی می توان به کتاب حقوق اسلامی و قانون اساسی او مراجعه کرد که خورشید احمد آن را ترجمه کرد (*Syed Abul'Ala Maudoodi's The Islamic Law and Constitution*, 2d ed, Lahore, 1960). گام های مؤثر و پیشرفت های درخور توجه در زمینه پژوهش درباره رفتار اجتماعی مسلمانان در سه کتاب زیر که امتیاز احمد (I. Ahmad) آنها را گردآوری کرده بازتاب یافته اند: *Caste and Social Stratification among Muslims in India*, 2d rev. ed. (New Delhi, 1973), *Family, Kinship and Marriage among Muslims in India* (New Delhi, 1976), *Ritual and Religion among Muslims in India* (Columbia, Mo., 1982). دو مقاله خواندنی یکی به زبان انگلیسی و یکی هم به زبان فرانسه درباره بینش های تازه به همت مارک گابوری (Marc Gaborieau) نوشته شده است: "Life Cycle Ceremonies of Converted Muslims in Nepal and Northern India," in *Islam in Asia*, vol. I, South Asia, edited by Yohanan Friedmann (Jerusalem, 1984), pp.241-262 (مراسم چرخه حیات نزد مسلمانان نوکیش در نپال و شمال هند) و مقاله دیگر *Typologie des spécialistes religieux dans le sous-continent Indien: Les limites de l'islamisation*, *Archives de sciences sociales des religions* 55 (1983): 29-51 (نوع شناسی متخصصان دین در شبه قاره:

محدودیت های اسلامی کردن). در این جا کتاب شناسی مقاله هاردی به پایان می رسد.

۲) در مقاله مجتبیایی، جلوه های فرهنگی و مدنی آن از دیدگاه های گوناگون طرح و شرح شده اند. عنوان مقاله مجتبیایی در ذیل مدخل اسلام به صورت اسلام در شبه قاره هند قید شده است (ص ۳۹۶) اما در متن (ص ۵۶۲) به صورت اسلام در شبه قاره هند و پاکستان درج شده است. مقاله مجتبیایی برخلاف مقاله هاردی بدون عنوان های فرعی است و با مطلبی درباره روابط بازرگانی میان نواحی مختلف شبه قاره هند و کشورهای آسیای غربی که از روزگاران قدیم از طریق خلیج فارس برقرار بوده است، آغاز می شود و آن گاه به فتوحات مسلمانان در شبه قاره و آثار آن بر این نقطه از جهان اسلام می پردازد. گفتنی است مقاله پایانی ذیل همین مدخل با عنوان اسلام در غرب به قلم سید حسین نصر از عنوان های فرعی برخوردار است. اگر هر صفحه دائرةالمعارف بزرگ اسلامی را حدود ۸۴۰ کلمه در نظر بگیریم مقاله ۱۸ صفحه ای مجتبیایی حدوداً ۱۶۰۰۰ کلمه می شود. بنابراین از نظر کمی، بیش از مقاله هاردی است. به منظور پرهیز از لغزش های احتمالی به خود اجازه نمی دهیم عنوان های فرعی تعیین کنیم، در عوض ترجیح می دهیم مطالب خواندنی و ارزشمند او را در قالب فتوحات مسلمانان در سرزمین های هند و تأثیرات آن بر شبه قاره که طرح و تحلیل شده اند اجمالاً طرح و شرح کنیم.

فتوحات مسلمانان در سرزمین های هند و تأثیرات آن بر شبه قاره:

فتوحات مسلمانان در سرزمین های غربی هند به صورت لشکرکشی منظم و پیشروی سیاسی و نظامی در اواخر سده ۱ ق/۷م در زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی آغاز شد. با ظهور خلافت عباسیان و درگیری های داخلی دستگاه خلافت بغداد، پیشرفت سیاسی و نظامی مسلمانان در شبه قاره تا اوایل سده ۵ ق/۱۱م متوقف ماند. گفتنی است زمینه مساعد برای فعالیت های اسماعیلیان در ملتان و سند از اواسط سده ۲ ق/۸م و با ورود گروهی از علویان به این ناحیه فراهم شده بود. بنا بر برخی روایات، مادر امام سجاد از مردم سند بوده است. هرچند در دوران سلطنت محمود غزنوی و لشکرکشی او به ملتان اسماعیلیه منکوب شدند، اما تا نیمه سده ۵ ق/۱۱م و در دوران

آغاز ورود اسلام، بوداییان این ناحیه که در نوشته‌های تاریخ نویسان و نویسندگان مسلمانان از آنان به عنوان «سمنیه» و «بودهیه» (در برابر براهمه) یاد می‌شود نخستین گروه‌هایی بودند که در این بخش از شبه قاره اسلام آوردند و پیدا و پنهان با مسلمانان در براندازی و سرنگونی قدرت برهمنان و سلاطین هندو همکاری مؤثر داشتند.

آن‌گاه نویسنده عامل دوم افزایش جمعیت مسلمانان در جنوب شبه قاره و گسترش اسلام در آن نواحی را نفوذ آن در قشر بسیار وسیع طبقه محروم جامعه هندو می‌داند. به نظر او، ورود اسلام برای این قشر انبوه در واقع ورود به حیاتی نو و بازیافت هویت انسانی و شرافت اجتماعی بود. نه تنها خانقاه، مسجد و مدرسه مراکز جذب غیر مسلمانان به اسلام بود، بلکه رفتار مسلمانان و اعتباری که در انظار عمومی کسب کرده بودند و از همه مهمتر گستره پر تنوع جهان اسلام در بخش بزرگی از جهان آن روز و قدرت سیاسی و اقتصادی ملت‌های مسلمان موجب شده بود که این دین جدید از طریق روابط روزمره زندگی در میان مردم بومی و غیر مسلمان نفوذ کند. وجود این احوال در کل جامعه هندو بی تأثیر نبود و از جهات مختلف موجب دگرگونی‌های فکری و اجتماعی می‌شد و واکنش‌هایی ایجاد می‌کرد. پیدا شدن مرشدان و رهبران دینی از غیر برهمنان و مخالفت با انحصاری شدن دین و امور دینی در طبقه برهمن، ظهور فرقه‌ها و جنبش‌هایی در شیواپرستی و ویشنوپرستی که با امتیازات طبقاتی مخالف بودند و از زبان‌های محلی به جای زبان سانسکریت برای ادای آداب دینی استفاده می‌کردند، رنگ عاطفی و عاشقانه گرفتن سرودهای دینی و اعمال عبادی، غلبه طریقه بهکتی (Bhakti) یعنی اخلاص و عبادت عاشقانه و غلبه آن بر طریقه عمل (Karma) یعنی اعمال عبادی ظاهری در معابد، رواج سرودهای پرشور عاشقانه سراینده‌گان شیواپرست یعنی ادیار (Adyar) و ویشنوپرست یعنی آوار (Alvar) به زبان‌های محلی، گرایش‌های توحیدی و پرستش شیوا یا کریشنا (ویشنو) به عنوان خدای یکتا و سرانجام، مخالفت با تناسخ و نظام طبقاتی و سوزاندن اجساد مرده‌ها و پرستش بت‌ها در بعضی از فرقه‌ها و حرکت‌ها - که همه از امور و عقاید رایج در مذاهب هندویی است - همه و همه از تأثیر اندیشه‌ها و عقاید اسلامی حکایت دارد. چند تن از هندشناسان برجسته و بنام، این تحولات جدید در عوالم فکری و دینی هندوان را نتیجه آمیزش با مسلمانان دانسته‌اند و حتی گفته‌اند سیر تحول فلسفه و دانه (Vedanta) از توحید مطلق (Advaita-vedanta) مکتب شنکراچاریه تا توحید متصف (Vissishtha-advaita) مکتب رامانو و دوگانه بینی

مسعود غزنوی در این ناحیه ماندند. آن‌گاه نویسنده با تفصیل بیشتر به تاریخ اسماعیلیه در این نواحی می‌پردازد و با اشاره به مطالبی درباره اسلام آوردن پادشاهان و مشارکت مسلمانان در بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی شهرها عنوان می‌کند فعالیت مسلمانان منحصر به تجارت نبود، بلکه در امور مملکت داری و سیاست نیز مؤثر بودند. به نظر مجتباتی، افزایش جمعیت مسلمانان در بخش‌های جنوبی هند علل گوناگون داشته است و نخستین آن، فرصت‌های مساعد برای تجارت و کسب و کار بوده است و مهاجرت یا به تعبیر نویسنده توطن مسلمانان در این مراکز و دادوستد آنان موجب می‌شد این مهاجران در ساختار اجتماعی بسته و محدود هندویی و بودایی رخنه کنند و به ترویج و تبلیغ دین خود پردازند. از یک سو، درگیری‌ها و معارضات کینه‌توزانه میان هندوان و بوداییان و پیروان مذهب جینی که اساس فعالیت‌های خود را بر رد و ابطال عقاید دیگران نهاده بودند و از سوی دیگر سادگی و بی‌پیرایگی اعمال دینی مسلمانان و عقل‌پذیری اصول اعتقادی اسلام و نیز خالی بودن آن از خرافه‌های غریب و اسطوره‌های پیچ در پیچ نسبت به ادیان و مذاهب موجود در هند، وضعیتی را به وجود آورده بود که تبلیغات مسالمت‌آمیز مسلمانان در طبقات مختلف مؤثر می‌افتاد و در نتیجه، انسان‌های آزاداندیش و خسته از مجادلات و مخاصمات فرقه‌ای را از هر گروه به سوی خود جلب می‌کرد. طبق شواهد موجود، بیشترین کسان گرویده به اسلام از دو گروه بودند؛ یکی بوداییان که مورد آزار و اجحاف برهمنان حاکم قرار داشتند، دیگر از طبقه چهارم یا «شودرا»ی جامعه هندو که از کلیه حقوق اجتماعی محروم و به تحمل پست‌ترین کارها محکوم بودند. به این ترتیب، اسلام در زمانی کوتاه دین غالب و رایج در میان مردم شد. به نظر می‌رسد بخش بزرگی از مسلمانان این مناطق، بومیان بودایی از طبقات مختلف بوده‌اند که در طی یکی دو قرن نخست اسلامی به اسلام رو آوردند.

خاندان برمکیان که در عصر اموی و عباسی نزدیک به نیم قرن وزارت و صدارت داشتند و در تثبیت و مبانی تمدن اسلامی و ترویج آن دارای سهمی بزرگ بودند در اصل از بوداییان ایرانی نومسلمان بودند که خود پیش از آن در بلخ حرمت و اعتبار داشتند و سدانت نو بهار بزرگ بر عهده آنان بود. در سند نیز در

(Dvaita-advaita) مکتب مدهوه که هر سه از اندیشمندان بزرگ این ادوارند. کلا در جهتی بوده که در هر مرحله به دیدگاه‌های توحیدی در اسلام نزدیک‌تر شده است. مجموعه این تحولات در آیین‌ها و دیدگاه‌ها که به عنوان بهکتی جدید شناخته شده است در سده‌های ۹۶-۱۲۰۶ م که اسلام در شمال شبه قاره رو به گسترش بود، از جنوب به شمال کشیده شد و به صورت جنبشی فراگیر درآمد. گفتنی است نویسنده آن گونه که شیوه‌نامه دائرةالمعارف بزرگ اسلامی می‌طلبد در جای جای مقاله به منابع ارجاع می‌دهد و نوشته را مستند می‌سازد.

مسلمانان جنوب هند اغلب اهل تجارت بودند و آثار علمی و ادبی و تاریخی مهم از ایشان بر جای نمانده است، زیرا سلاطین هندو در این نواحی از فعالیت‌های فرهنگی حمایت نمی‌کردند. در این دوره‌ها، مسلمانانی که در جنوب هند قابلیت کسب می‌کردند و در علوم و معارف اسلامی پایه و مایه‌ای می‌یافتند به مراکز علمی بیرون از هند مهاجرت می‌کردند و در نقل علوم و معارف هندی به مدارس و مراکز مسلمانان مؤثر می‌افتادند. بیشتر این مهاجران به سرزمین‌های عربی تعلق داشتند و به عربی می‌گفتند و می‌نوشتند، گو این که فارسی نیز از همان روزگار در میان مردم محبوبیت داشته است. به نظر نویسنده، مع الوصف جریان اصلی ورود اسلام به هند و گسترش آن در سراسر شبه قاره با فتوحات سلطان محمود غزنوی در پنجاب، سند و گجرات و آن گاه با انتقال مرکز حکومت غزنویان از غزنه به لاهور آغاز می‌شود و زبان فارسی رونق می‌گیرد. از این زمان، اسلام به عنوان نیروی فرهنگی و تمدن‌ساز از لاهور به درون سرزمین پهناور و پر نعمت و پرتنوع هند راه یافت و در طی سده‌های متمادی با عناصری از فرهنگ باستانی این سرزمین در آمیخت و در زمان غوریان، مالیک و ... رواج و گسترش یافت. تمدن اسلامی هند در سده ۱۱ ق/ ۱۷ م به اوج اعتلای خود رسید و یکی از غنی‌ترین و باشکوه‌ترین تمدن‌های جهان را در این سرزمین پدید آورد. آداب مملکت‌داری و آیین‌های دیوانی و درباری در طول هشت قرن حاکمیت مسلمانان در هند یا به تعبیر نویسنده حکومت اسلامی در هند کلاً همان میراثی بود که از سامانیان به غزنویان رسیده بود و بنابر همان سنت‌های دیرینه، دربارهای شاهان، مرکز اصلی حفظ و ترویج بخش عمده‌ای از شعب و عناصر فرهنگی اسلامی بود. شعر و ادب درباری، هنرهای تزئینی، تاریخنگاری و تألیفات مربوط به امور کشورداری و آداب حرب و احکام دادرسی و مانند اینها کلاً به دربارها تعلق داشت؛ معماری و حجاری و سایر این گونه فنون و صنایع نیز عموماً محتاج حمایت صاحبان جاه و مقام بود، ولی

در همین احوال، آنچه بیشتر جنبه مردمی داشت و در اعمال جامعه نفوذ می‌کرد شعر و ادب صوفیانه و معارف خانقاهی و تعلیمات دینی و اخلاقی بود که از طریق پیروان مشایخ صوفیه در تکیه‌ها و خانقاه‌ها و مجالس و عظم و قوالی به زبان فارسی یا به زبان‌های محلی برای عموم مردم بیان می‌شد و موجب گرایش و گروه‌انبوه‌هندوان در شهرها و روستاها به اسلام می‌گردید.

پس از این مطالب، نویسنده به عرصه‌های مختلف فکری و فرهنگی مسلمانان در شبه قاره مانند ادبیات صوفیانه می‌پردازد و به تفصیل به آثار منظوم و منثور فارسی اشاره می‌کند. آن گاه که به نثرنویسی در مراکز علمی و ادبی شبه قاره می‌رسد عنوان می‌کند نثرنویسی فارسی در شبه قاره در چند زمینه پیشرفت چشمگیر و اهمیت تاریخی و فرهنگی داشته است و تاریخ این سرزمین از سده ۲-۱۳ ق/ ۸-۱۹ م بیش از هزار سال کلاً بر نوشته‌های سیاحان و جغرافی‌نویسان و تاریخ‌نگاران مسلمان مبتنی بوده است. بر این پایه، نویسنده به تفصیل به نوشته‌های تاریخی پرداخته است. نخست، مهمترین آثار جغرافیایی و تاریخی به زبان عربی را یک یک برمی‌شمارد و نتیجه می‌گیرد که اینها اساس تاریخنگاری این سرزمین تا پیش از تشکیل حکومت مسلمانان در آن جا یعنی از سده ۱-۵ ق/ ۷-۱۱ م می‌باشند؛ کتاب تحقیق مال‌اللهند ابوریحان بیرونی را کامل‌ترین و بنیادی‌ترین کتاب در تاریخ فرهنگ و علوم و ادیان هند و یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی و تاریخی جهان معرفی می‌کند. آن گاه به تاریخنگاری فارسی در شبه قاره می‌پردازد.

به نظر مجتبایی، تاریخنگاری به زبان فارسی در شبه قاره از اوایل سده هفتم هجری در حکومت غوریان و مالیک در دهلی آغاز شد که نخستین آن چچنامه است؛ بنیاد تاریخنگاری در هند در این دوره نهاده شد و از سده هشتم هجری با گسترش اسلام در شمال و شرق و جنوب و تشکیل حکومت‌های اسلامی در بنگال، کشمیر، گجرات و دکن، دربارهای سلاطین این نواحی نیز مراکز بزرگ برای جلب اهل هنر و اهل قلم شدند. به زعم او، سنت تاریخنگاری با مسلمانان به شبه قاره راه یافت و تاریخ این سرزمین وسیع در طول ۱۱۰۰ سال یعنی از سده دوم تا پایان حکومت اسلامی هند عمدتاً به دست نویسندگان مسلمان و به زبان عربی و بعد فارسی نوشته شده است؛ بی‌شک گسترده‌ترین

تشویق حکام مسلمان انجام می گرفت، علاوه بر آن در پیدایش زبان تازه ای نیز مؤثر بود.

این زبان جدید بعدها به اردو و هندوستانی شهرت یافت و از قرن یازدهم ق به بعد صاحب ادبیات منظوم و منثور بسیار غنی شد و در طول سه قرن، منابع بسیار با ارزش در زمینه علمی، ادبی، تفسیری، فقهی، حدیثی و دیگر علوم اسلامی به این زبان نوشته شد. در این جا بار دیگر نویسنده به تأثیرات ورود اسلام به هند اشاره می کند و تحولاتی را طرح و تحلیل می کند که در هند میانه از نظر اعتقادی و فکری به دنبال داشت. به نظر او عامل بسیار مهم در رساندن پیام برابری و عدالت اسلام به اعماق جامعه هندو تبلیغات و فعالیت های مشایخ صوفیه بود و بر نقش بسیار مهم اندیشه عرفانی تأکید می کند و آن گاه با اندیشه فقهی در شبه قاره مقایسه می کند و از رهگذر آن درباره شاه ولی الله می گوید راهی را که او برای مقابله با مشکلات دوران انحطاط حکومت اسلامی در هند پیشنهاد می کرد راهی دشوار و غیر عملی بود، چه او حاکمان مسلمان را به اتحاد با هم و جهاد علیه قدرت های هندو مذهب دعوت می کرد، حال آن که از ضعف و مشکلات داخلی حاکمان مسلمان غافل بود. مع الوصف او در تشخیص چگونگی وضع مسلمانان و چاره جویی عملی و عقل پذیر روشی داشت که در دوره های بعد در افکار متفکران هند و پاکستان مانند سید احمدخان، شبلی نعمانی، و محمد اقبال مؤثر افتاد.

بعد از شاه ولی الله، یکی از شاگردان پسرش به نام سید احمد بریلوی در قرن نوزدهم رهبری این جنبش فکری را به دست گرفت که از افکار وهابیان حجاز متأثر بود و می خواست اصلاح اسلام در هند را بر اساس اصول وهابی انجام دهد که این خشک اندیشی با روحیات و گرایشات عمومی مسلمانان شبه قاره سازگار نبود. او و همفکرانش به مجاهدین معروف شدند. این مجاهدین هندوستان را مدینه ناقصه یا دارالحرب می دانستند، هم از آن رو که انگلیس بر آن استیلا یافته بود و هم از آن رو که معتقد بودند کافران و مشرکان با مسلمانان در آب و خاک سهیم شده اند. به اعتقاد آنان رساندن این مدینه ناقصه به مدینه تامه یا دارالاسلام فقط از طریق جهاد امکان پذیر بود و از این رو به اقداماتی دست زدند. جهاد بر ضد سیک ها نمونه بارز آن بود. حرکت دیگری که به موازات اقدامات مجاهدین در بنگال پدید آمد جنبش فرائضی بود. این جنبش نیز مستقیماً به وهابیت حجاز مربوط می شد و از آن دستور می گرفت. فرائضی ها زمین را از آن خدا و حاصل کار در آن را از آن کشاورز می دانستند و با پرداخت مالیات مخالف بودند.

عرصه تاریخنگاری در جهان اسلام در دربارها و مراکز فرهنگی دوره های اسلامی این سرزمین به وجود آمد و نویسندگان بومی یا غیر مسلمانی که در اواخر این دوران به زبان های محلی به نوشتن کتاب های تاریخ و ثبت وقایع پرداخته اند کلاً از سنت و روش مورخان دوره های پیش پیروی کرده اند. غیر از نظم و نشر ادبی و تاریخنگاری، زبان فارسی در چند زمینه دیگر نیز مانند تذکره نویسی، فرهنگ نویسی و انشاء و ترسل در حیات فکری و فرهنگی شبه قاره سهمی به سزا داشته است و در ادامه به طرح و شرح آنها پرداخته شده است.

نویسنده آن گاه که به علوم دینی در شبه قاره می پردازد عنوان می کند در علوم دینی مانند فقه، اصول، تفسیر و عقاید، دانشمندان مسلمان هند از سده هشتم هجری به بعد به کتاب های معتبری که در این علوم در ممالک اسلامی نوشته شده بود نظر داشتند، چنان که ابوبکر بن تاج ملتانی در قرن هشتم کتاب خلاصه جواهر القرآن را در تلخیص جواهر القرآن غزالی نوشت و احیاء العلوم او را نیز به نام خلاصه الاحکام بشرط الایمان و الاسلام خلاصه کرد؛ همچنین انبوهی تفسیر نوشته شده است که گاه به شیوه تفسیر جلالین تألیف شده است و آن گاه که به شخصیت های تأثیرگذار مانند سید احمدخان و آزاد بلگرامی اشاره می کند درباره تفسیر آنها عنوان می کند التخریر فی اصول التفسیر به روش فکری و کلامی خاص سید احمد خان است و تفسیر قرآن (ترجمان القرآن) آزاد بلگرامی کوششی است در نزدیک کردن اندیشه مسلمانان جهان جدید با اصول اعتقادی و بنیادی اسلام. در ادامه عنوان می کند مسلمانان شبه قاره در علوم و فنون مختلف مانند پزشکی، ریاضیات و نجوم نیز آثار فراوان پدید آوردند، یعنی اهتمام آنان به علوم انسانی محدود نماند.

به نظر او در سده های نخستین هجری غالباً دانشمندان هندی در نقل علوم آن سرزمین به جهان اسلام سهم بزرگ داشتند، اما در دوره اسلامی این مهاجران مسلمان بودند که واسطه میان مدارس ممالک اسلامی و مراکز علمی شبه قاره بودند. یکی از آثار و نتایج ورود اسلام و مسلمانان به شبه قاره ایجاد موجبات و امکانات برای رشد و تکامل زبان های محلی و پیدایش ادبیات مکتوب به زبان های کشمیری، پنجابی و بنگالی بود که غالباً به

حکومت استعماری انگلیس اسلام را به هر شکل آن، بزرگ‌ترین دشمن خود می‌دانست و می‌کوشید اکثریت هندو را از نظر فرهنگی و اقتصادی تقویت کند و اقلیت مسلمان را زیر دست اکثریت غیر مسلمان قرار دهد. برای این منظور، مدارس جدید برای هندوان تأسیس کردند و آنها را در دستگاه‌های دولتی استخدام نمودند و زبان رسمی را از فارسی به انگلیسی در ۱۸۳۵م تغییر دادند.

مسلمانان تا مدت‌ها هیچ برنامه‌ی منظم و مؤثری برای مقابله نداشتند، تنها کاری که می‌کردند حفظ اصالت و صحت دینانیت خود در برابر این وضع بود و بیشترین کوشش در این جهت از سوی علما و رهبران دینی بود. رهبری دینی نیز با پیروان شاه ولی الله و علمای دیوبند بود که مسأله وحدت و مرکزیت جهان اسلام و خلافت عثمانی را در نظر داشتند، چه زمانی که مسأله خلافت اسلامی نزد مسلمانان شبه قاره مطرح بود آنان مرکز جهان اسلام را خلافت عثمانی می‌پنداشتند، زیرا آنان از انگلیس متنفر بودند و گویا انگلیس هم از این مسأله و اندیشه به سبب منحرف کردن مسلمانان از آنچه در داخل شبه قاره می‌گذشت حمایت می‌کرد. سید احمد خان به عنوان یکی از روشنفکران مسلمان آشکارا با مسأله خلافت مخالف بود و در عین حال، پیروی از حکومت امپراتوری انگلیس را تبلیغ می‌کرد. او می‌خواست جوانان مسلمان چیزهایی بیاموزند که در آینده برای آنها مفید باشد. به همین دلیل، کالج اسلامی شرقی را تأسیس کرد که امروزه به دانشگاه اسلامی علیگره معروف است. عقاید سید احمدخان در آن زمان با شیوه تفکر عمومی مسلمانان هند خصوصاً علمای دینی و سنت‌گرا سازگار نبود. نگرش او به اصل و مبانی دین و کتاب و سنت که از بسیاری جهات به اندیشه معتزلی نزدیک بود تعقلی بود. در برابر اقدامات او، علمای سنی ساکت ننشستند و از آرا و اندیشه‌های او انتقاد کردند. ایجاد دارالعلم دیوبند و در پی آن، تأسیس مدارس دینی دیگر به سبک سنتی و حمایت از نظریه خلافت در واقع واکنش این جناح بود که طبعاً در میان عوام طرفداران بسیار داشت.

اواخر عمر سید احمدخان، افکار سید جمال‌الدین اسدآبادی از طریق ترجمه مقاله‌های او به اردو در روزنامه‌های کلکته و لکهنو در میان مردم شبه قاره رواج یافت و گروهی از همفکران سید احمدخان را به خود جلب کرد. در اوایل قرن بیستم شبلی نعمانی در لکهنو مؤسسه فرهنگی «ندوة العلماء» را

تأسیس کرد که از لحاظ فکری و نظری با آنچه سید احمدخان می‌گفت تفاوت کلی داشت و به عقاید سید جمال و دیدگاه دارالعلم دیوبند نزدیک شده بود. مولانا محمدعلی یکی دیگر از همفکران سید احمدخان نیز پشتیبان سرسخت نظریه خلافت شد و در مقابل کالج علیگره، جامعه ملیه اسلامی را در همان شهر تأسیس کرد. پس از سید احمدخان جنبش علیگره نیرو و توان خود را از دست داد و با ظهور مصطفی کمال در ترکیه در ۱۹۲۴م موضوع خلافت نیز منتهی شد. اما مسأله چگونگی وضعیت مسلمانان هند در مقابل اکثریت عظیم هندو مذهب و آینده تاریک و مبهم آن همچنان باقی بود. از سوی دیگر در میان جامعه هندو احساسات ملی‌گرایی و آزادی‌طلبی و تجددخواهی به شدت بیدار شده بود. تشکیل انجمن‌های متعدد و ظهور اشخاصی مانند راماکریشنا و گروهی از روشنفکران و اندیشمندان دیگر که با افکار و اندیشه‌های اروپایی و موازین علمی جامعه‌شناسی آن روزگار آشنایی داشتند جامعه هندو را آگاهی بخشیدند. اندیشه استقلال و آزادی و حکومت مردمی به نوعی در سراسر شبه قاره قوت گرفته بود که حکومت انگلیس را در تنگنا قرار داده بود و سرانجام در ۱۸۸۵م راه تشکیل کنگره ملی هند را باز کرد. در انتخابات کنگره در ۱۸۸۷ هنگامی که بدرالدین طیب جی، یکی از مسلمانان آزادی‌خواه به ریاست آن برگزیده شد سید احمد خان با شرکت مسلمانان در آن به مخالفت برخاست و صریحاً اعلام کرد هند دارای دو ملت مسلمان و هندوست که جدا از یکدیگرند و استقرار حکومتی مبتنی بر آرای مردم به زیان اقلیت مسلمان است. امیرعلی بنیانگذار جامعه مرکزی ملی اسلامی در کلکته با سید احمدخان هم‌آواز شد. مسلمانان می‌کوشیدند در برابر کنگره ملی هند مجمعی مشابه آن برای خود تشکیل دهند و سرانجام در ۱۹۰۶ موفق به تأسیس مسلم لیگ شدند. رهبری جامعه مسلمان کلاً در دست مسلم لیگ قرار گرفت، گو این که جریان‌هایی مانند خلافت و نظریه وحدت عالم اسلامی همچنان در فضای فکری مسلمانان باقی بود. کوشش مسلم لیگ مصروف حل مسأله موقعیت مسلمانان در داخل مرزهای هند بود.

شخصیت برجسته) این دانشگاه اعتبار پیشین را بازیافت و به صورت یکی از مراکز عمده فرهنگ و علوم اسلامی در شب قاره به کار خود ادامه داد. مراکز فرهنگی و دانشگاهی دیگری نیز مانند دانشگاه عثمانیه حیدرآباد دکن، جامعه ملیه اسلامیة دهلی، ندوه العلمای لکهنو، قاسم العلوم دیوبند، جامعه محمدیه بنارس، مدرسه الواعظین لکهنو، مدرسه نصره العلوم سری نگر و چند مدرسه و جامعه دیگر در دهلی، پتنه، کلکته و ایالت های جنوبی به تدریس علوم اسلامی به شیوه های جدید اشتغال دارند. افزون بر این مراکز که عمدتاً به دانشجویان و طلبه ها اختصاص دارند در تمامی دانشگاه های بزرگ هند مانند دانشگاه دهلی و جواهر لعل نهرو، مدارس، بمبئی، کلکته، بنارس، الله آباد و کشمیر بخش های مربوط به تاریخ و فرهنگ اسلامی و زبان فارسی و عربی و اردو تأسیس شده است و دانشجویان دوره های عالی دانشگاهی در آنها به تحصیل و تحقیق می پردازند. در بعضی از این مراکز، کتاب هایی به زبان فارسی، عربی، اردو و انگلیسی و نیز نشریه های ادواری به این زبان ها منتشر می شود و در اغلب آنها کتابخانه های بزرگ تأسیس شده است. مؤسسه هندی فرهنگ اسلامی - که در چند دهه پیش در تغلق آباد دهلی به وسیله مؤسسه خیریه همدرد تشکیل یافته - امروزه یکی از مراکز مهم آموزش علوم اسلامی خصوصاً پزشکی سنتی است و دانشجویان مسلمان و غیر مسلمان از تمامی نقاط جهان در آن جا به تحصیل و تحقیق مشغولند. غالب آکادمی، آزادبهاون، ترقی اردو بوردر، و ندوة المصنفین در دهلی، دارالمصنفین در اعظم گره و دائره المعارف عثمانیه در حیدرآباد دکن از مراکز عمده تألیف و طبع و نشر کتاب به زبان های اردو، فارسی و عربی در هندند و در بعضی از آنها نشریه های ادواری منتشر می شود.

مجموعه نسخه های خطی فارسی و عربی که در کتابخانه های بزرگ ملی و عمومی شبه قاره نگهداری می شود از بزرگ ترین سرمایه های فرهنگی و تاریخی جهان اسلام است و بعضی از این نسخه ها از لحاظ قدمت و اهمیت علمی و ادبی و تاریخی یا از نظر تصاویر و تذهیب و خطاطی در نوع خود در شمار نفیس ترین آثار قرار دارند. از میان کتابخانه های بزرگ و معروف شبه قاره از موزه سالار جنگ و آصفیه در حیدرآباد دکن، رضا و صولت در رامپور، ناصریه و ندوة العلماء در لکهنو، انجمن آسیایی بنگال در کلکته، شرق شناسی (اورینتال) در مدارس، خدابخش در پتنه، حمیدیه در بهوپال،

در ۱۹۱۹ محمدعلی و برادرش شوکت علی که تا آن زمان زندانی بودند آزاد شدند و به جریان همکاری کنگره و مسلم لیگ پیوستند و حضور کسانی چون جواهر لعل نهرو و ابوالکلام آزاد در کنگره بر استحکام این روابط و تأثیر فعالیت های در جریان آزادی خواهی و استقلال می افزود. در فاصله جنگ جهانی اول و دوم تکلیف جامعه مسلمان در هند و موضوع تجزیه این سرزمین به دو بخش هندوی و اسلامی به صورت های مختلف مطرح می شد. کسانی مانند آزاد بلگرامی و ذاکر حسین و اعضای مسلمان کنگره به شدت با این نظر مخالف بودند، اما اعضای مسلم لیگ بر نظریه تجزیه که قبلاً از طرف سید احمدخان و محمدعلی عرضه شده بود تأکید داشتند؛ محمدعلی جناح و محمد اقبال لاهوری از طرفداران این نظر بودند.

اقبال در سخنرانی اجلاس مسلم لیگ در ۱۹۳۰ صریحاً از تشکیل یک دولت اسلامی مستقل در شبه قاره سخن گفت و بر این که نظام دینی اسلام از نظام سیاسی و اجتماعی آن جدا نیست و مسلمانان از نظر اعتقادی نمی توانند تابع حکومت غیر اسلامی باشند تأکید نمود. به رغم مخالفت های شدید کنگره و اعضای مسلمان آن، این حرکت ادامه یافت تا در مارس ۱۹۴۰ مسلم لیگ رسماً موضوع تشکیل یک کشور مستقل اسلامی متشکل از دو بخش شرقی و غربی را اعلام کرد. دو سال بعد در همان ماه، دولت انگلیس ضمن تأکید بر همکاری هند در جنگ جهانی این طرح را به صورت خودمختاری پذیرفت. در ۱۹۴۶ نخست خودمختاری تمامی ایالت های شبه قاره در سه منطقه A (ایالت های شمال غربی با اکثریت مسلمان)، B (بخش اصلی شبه قاره با اکثریت هندو) و C (بنگال شرقی با اکثریت مسلمان) عملاً تحقق یافت و سرانجام در ۱۹۴۷ بنا بر طرح مونتابتن (Mountbatten) دو کشور مستقل هند و پاکستان (شرقی و غربی) در درون مرزهای تاریخی هند تشکیل شد.

بعد از تجزیه هند، هندوها تا مدت ها به دانشگاه علیگره به دیده خصومت نگاه می کردند، ولی هنگامی که ابوالکلام آزاد (وزیر فرهنگ) ذاکر حسین را به ریاست آن منصوب کرد و پس از او بدرالدین طیب جی به این سمت انتخاب شد (به همت این دو

دانشگاه پنجاب و کتابخانه عمومی (پابلیک) در لاهور، موزه کراچی و مرکز نسخه های فارسی در اسلام آباد می توان یاد کرد. هر چند نویسنده مجموعه نسخه های خطی فارسی و عربی را که در کتابخانه های بزرگ شبه قاره نگهداری می شود از بزرگ ترین سرمایه های فرهنگی و تاریخی جهان اسلام می داند، اما با کمال تأسف هنوز به رغم اطلاع و آگاهی از شرایط بد نگهداری و نیاز شدید اهل تحقیق-هیچ انسان دلسوز، جدی و با همتی در ایران پیدا نشده که از نابودی و تخریب این نسخه ها خصوصاً نسخه های فارسی جلوگیری کند یا به طریق قانونی آنها را به ایران منتقل کند.

باری، پس از این اطلاعات ارزشمند، نویسنده آن گاه کتاب شناسی مقاله را ذیل عنوان مآخذ به شرح ذیل آورده است: ابن اثیر، الکامل؛ ابن بطوطه، رحله، بیروت، ۱۹۸۰م؛ محمد ابن حوقل، صورة الارض، لیدن، ۱۹۳۹م؛ ابن خردادبه، المسالك والممالک، لیدن، ۱۸۸۹م؛ احمد ابن عبدربه، العقد الفرید، بیروت، ۱۹۸۲م؛ عبدالله ابن قتیبه، المعارف، قاهره، ۱۹۶۰م؛ ابن ندیم، الفهرست؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، قاهره، ۱۹۴۹م؛ زبید احمد، هندوستان کی عربی تصانیف متعلقه علوم قرآنیه، رونداد اداره معارف اسلامی، لاهور، ۱۳۵۷/۱۹۳۸م؛ ابراهیم اصطخری، مسالک و ممالک، ترجمه کهن فارسی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷ش؛ ظهور احمد اظهر، سلطنت مغلیه کازوال، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، به کوشش سید فیاض محمود و دیگران، لاهور، ۱۹۷۲م، ج ۲؛ بزرگ بن شهریار، عجایب الهند، لیدن، ۱۸۸۶م؛ احمد بلاذری، فتوح البلدان، لیدن، ۱۸۶۵م؛ لوسین بووا، برمکیان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، ۱۳۵۲ش؛ ممتاز امد پتهان، «سندھ میں عربوں کا عہد حکومت»، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، به کوشش سید فیاض محمود و دیگران، لاهور، ۱۹۷۲م، ج ۲؛ عمر پوته، مقدمه بر چچنامه (هم)؛ چچنامه، ترجمه علی بن حامد کوفی، به کوشش عمر پوته، دهلی، ۱۹۳۹م؛ عبدالحی حسنی، نزهة الخواطر، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م؛ احسان الهی رانا، «سلاطین دهلی قطب الدین ایبک سی حمله تیمور تک»، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، به کوشش سید فیاض محمود و دیگران، لاهور، ۱۹۷۲م، ج ۲؛ شبلی نعمانی، شعر العجم، اسلام آباد، ۱۳۲۴ق؛ طبری، تاریخ؛ فخر مدبر، آداب الحرب والشجاعة،

به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۶ش؛ محمد قاسم فرشته، تاریخ، کانپور، ۱۲۹۰ق/۱۸۷۴م؛ اطهر مبارکپوری، رجال السنند والهند، بمبئی، ۱۹۵۸م و عرب و هند عهد رسالت مین، کراچی، ۱۹۸۶م؛ فتح الله مجتباتی، ایران و هند در دوره سامانی، نشریه انجمن فرهنگ ایران - هندوستان کی مشرقی کتب خانی، لکهنو، ۱۹۷۳م؛ مسعود علی ندوی، هندوستان عربوں کی نظر مین، لاهور، ۱۹۶۰م؛ یاقوت، بلدان، نیز:

Abdul Azdir, "The Cultural Influences of Islam", The Legacy of India, ed. G. T. Garratt, Oxford, 1938; Abu'l-Fazl Allami, The A'in-i Akbari, tr. H. Blochmann, Calcutta, 1927; Ahmad, Aziz, Studies in Islamic Culture in the Indian Environment, Oxford, 1964; Davar, F. C., Iran and India, Bombay etc., 1962; Elliot, H. M., History of India, ed. J. Dowson, Allahabad; Gorekar, N. S., Indo-Iran Relations, Bombay, 1970; History of Medieval Deccan, ed. H. K. Sherwani, Andhra Pradesh, 1974; Hitti, Ph. K., History of the Arabs, London, 1956; Husain, Yusuf, Glimpses of Medieval Indian Culture Culture, Bomvay etc., 1973; Jairazbhoy, R. A., Foreign Influence in Ancient India, Bombay etc., 1963; Macnicol, N., Indian Theism, Delhi, 1968; Marshal, J., "The Monuments of Muslim India", The Cambridge History of India, ed. W. Haig, New Delhi, 1987, vol.III; Mujtabai, F., Aspects of Hindu Muslim Cultural Relations, India, 1978; Nadwi, S., Indo-Arab Relations, Hyderabad; Rahatullah Khan, "Islam in India", An Outline of the Cultural History of India, ed. S. A. Latif, Hyderabad, 1958; Rao, Hanumantha, "The Bhakti and Reformist Movements", ibid; Rizvi, A. A. A., A History of Sufism in India, New Delhi, 1986; id, A Socio-Intellectual History of the Isna' Ashari Shi'is in India,

دینی مسلمانان جنوب آسیا پرداخته شده و تأثیرهای اسلام و مسلمانان بر شبه قاره چندان مورد توجه نبوده است، اما تأثیر اندیشه ابن عربی را به تفصیل بیان می کند، حال آن که مجتبابی به پدیدارشناسی آداب و مناسک دینی مسلمانان شبه قاره توجه نداشته است و در عوض، جنبه های گوناگون تأثیرگذاری فرهنگ و تمدن مسلمانان و جلوه های فرهنگی و مدنی اسلام را برجسته کرده است. در مقاله هاردی ارجاعات داخل متن چندان به چشم نمی خورد در عوض، کتاب شناسی توصیفی و توضیحی ارزشمندی در اختیار خواننده قرار می دهد، حال آن که مجتبابی از ارجاعات داخل متن سخت بهره می گیرد و کتاب شناسی مقاله اش بدون توضیح است. در مجموع، نوشته چهارده نویسنده و پژوهشگر تاریخ شبه قاره در منابع مقاله هاردی به چشم می خورد: شیمیل، مجیب، رضوی، فریدمان، جلبانی، ایتون (در دانشگاه آریزونا آمریکا، و صاحب مقاله ارزشمند و تحسین برانگیز ابوالفضل علامی در Iranica)، روزی، عزیز احمد، اسمیت، متکاف (که در دائرةالمعارف جدید و کتاب مرجعی جالب درباره اسلام و جهان اسلام با عنوان (Encyclopedia of Islam and the Muslim World (2004) صاحب مقاله است)، مودودی، خورشید احمد، امتیاز احمد، گابوری. در کتاب شناسی مقاله مجتبابی، که افزون بر منابع انگلیسی و برخلاف مقاله هاردی از منابع فارسی و عربی و اردو نیز استفاده شده است از نوشته ۴۷ نفر استفاده گردیده است: ابن اثیر، ابن بطوطه، ابن حوقل، ابن خردادبه، ابن عبدربه، ابن قتیبه، ابن ندیم، زبید احمد، اصطخری، اظهار، بزرگ بن شهریار، لوسین بووا، ممتاز احمد پتهان، عمر پوته، عبدالحی حسنی، رانا، شبلی نعمانی، طبری، فخر مدبر، فرشته، مبارکپوری، مجتبابی، سید فیاض محمود، مسعودی، مقدسی، منهاج السراج، ندوی، یاقوت، همچنین:

Abdul Qadir, Aziz Ahmad, F. C. Davar, H. M. Elliot, Gorekar, Hitti, Yusuf Husain, Jairazbhoy, Macnicol, Marshal, Mujtabai, Nadwi, Rahatullah Khan, Rao, Rizvi, Wm. Th. de Bary, Story, Subhan, Tara Chand, Weber.

Canberra, 1986; *Sources of Indian Tradition*, by Wm. Th. ed Bary et al., Delhi etc., 1972; Story, C. A., *Persian Literature*, London, 1972; Subhan, J. A., *Sufism, Its Saints and Shrines*, Lucknow, 1938; Tara Chand, *Influence of Islam on Indian Culture*, Allahabad, 1946; Weber, A., *The History of Indian Literature*, tr. J. Mann and Th. Zachariae, India, 1961.

جمع بندی

در مقاله مجتبابی، جلوه های فرهنگی و مدنی آن از دیدگاه های گوناگون طرح و شرح شده اند؛ در مقاله هاردی، سرچشمه ها و تحول سنت اسلامی کلاسیک و بررسی های تاریخی اسلام در نقاط مختلف طرح و تحلیل شده اند. در هر دو مقاله به اسلام و مسلمانان خصوصاً اسلام معاصر و شخصیت های تأثیرگذار در شبه قاره توجه شده است، با این تفاوت که هاردی چهار شخصیت را ذیل چهار عنوان فرعی آورده و از رهگذر آن آرا و تأثیرگذاری آنان را طرح و تحلیل کرده است، حال آن که مجتبابی با توجه به رویدادهای مختلف سیاسی، اجتماعی و دینی نظر شخصیت های تأثیرگذار را عنوان کرده و تأثیرگذاری آنان را طرح و شرح کرده است. تعریف شبه قاره یا حوزه جغرافیایی که مورد نظر نویسنده بوده است در هیچ کدام از این دو مقاله تصریح نشده است. در مقاله هاردی، ذیل عنوان اسلام در جنوب آسیای معاصر به هند، پاکستان و بنگلادش اشاره شده است (ص 401) و از رهگذر آن، اسلام در این سه کشور طرح و تحلیل شده است؛ در مقاله مجتبابی به دو کشور مستقل هند و پاکستان (شرقی و غربی) تصریح شده و عنوان شده است تمامی ایالت های شبه قاره در سه منطقه A (ایالت های شمال غربی با اکثریت مسلمان)، B (بخش اصی شبه قاره با اکثریت هندو) و C (بنگال شرقی با اکثریت مسلمان) عملاً تحقق یافت (ص ۵۸۰). شاید به همین دلیل، عنوان مقاله در متن به صورت اسلام در شبه قاره هند و پاکستان درج شده است. در مقاله هاردی به پدیدارشناسی آداب و مناسک